

## علمی پژوهشی

### توسعه دولتی و دگرگونی نظم اجتماعی در ایران معاصر (۱۳۵۷-۱۳۴۰)

علی مرادی بهمنی\*<sup>۱</sup>، سید رضا موسوی<sup>۲</sup>

#### چکیده

توسعه دولتی در ایران دهه‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰، با هدف ایجاد رشد اقتصادی و مدرنیزاسیون شتابان، نقشی تعیین‌کننده در دگرگونی‌های اجتماعی و تغییر نظم اجتماعی ایفا کرد. مسأله اصلی پژوهش حاضر، بررسی چرایی ناکامی پروژه‌های توسعه دولتی در تثبیت نظم اجتماعی و تحلیل پیامدهای اجتماعی این فرآیند است. این پژوهش با توجه به خلأ مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی در ایران، تلاش دارد رابطه علی-تاریخی میان توسعه دولتی و تغییر نظم اجتماعی را روشن سازد. هدف پژوهش، تبیین ویژگی‌های توسعه دولتی، تحلیل دگرگونی ساختارهای اجتماعی و ارائه مدلی مفهومی از ارتباط میان توسعه دولتی و نظم اجتماعی است. روش پژوهش کیفی، تاریخی-تحلیلی و مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی بوده و از تحلیل اسنادی، تحلیل فرآیندی و تحلیل تطبیقی درون‌موردی استفاده شده است. داده‌ها شامل اسناد تاریخی، آمارهای رسمی، خاطرات و گزارش‌های دانشگاهی بوده‌اند و با کدگذاری مفهومی و استخراج الگوهای تکرار شونده تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان دادند که توسعه دولتی با ویژگی‌های تمرکز قدرت، اتکای مالی به نفت و اجرای شتابان، نهادهای سنتی میانجی را تضعیف و روابط طبقاتی و فرهنگی را دگرگون کرد. این فرآیند، کاهش همبستگی اجتماعی، افزایش تعارضات و بحران مشروعیت را به همراه داشت. نتیجه‌گیری پژوهش نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی بدون توجه به نهادها، مشارکت اجتماعی و انسجام فرهنگی، نمی‌تواند نظم اجتماعی پایدار ایجاد کند.

تاریخ دریافت:

۱۳ دی ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش:

۱۱ اسفند ۱۴۰۴

کلیدواژه‌ها:

توسعه دولتی؛ نظم اجتماعی؛ ایران معاصر؛ جامعه‌شناسی تاریخی؛ دگرگونی اجتماعی

#### مقدمه

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، مفهوم «توسعه» در ایران عمدتاً در قالب پروژه‌های دولت‌محور و از بالا تعریف و اجرا شد؛ پروژه‌ای که در آن دولت نه تنها طراح و مجری اصلی برنامه‌های اقتصادی و عمرانی بود، بلکه خود را متولی دگرگونی ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و نهادی نیز می‌دانست. این الگوی توسعه که می‌توان از آن با عنوان «توسعه دولتی» یاد کرد، مبتنی بر تمرکز قدرت سیاسی، اتکای فزاینده به درآمدهای نفتی و استفاده از ابزارهای بوروکراتیک برای پیشبرد تغییرات سریع اجتماعی بود. در چنین الگویی، توسعه بیش از آنکه حاصل کنش متقابل دولت و جامعه باشد، به پروژه‌ای

<sup>۱</sup> استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه امام حسین، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) moradialijan@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه صنعتی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.

تکنوکراتیک و دستوری تبدیل شد که از منطق برنامه‌ریزی متمرکز و شتاب‌زده تبعیت می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۵۷). این نوع نگاه به توسعه، اگرچه در کوتاه‌مدت به رشد شاخص‌های اقتصادی و گسترش زیرساخت‌ها انجامید، اما پیامدهای اجتماعی پیچیده و گاه متناقضی به همراه داشت که کمتر مورد توجه تحلیل‌های رسمی قرار گرفت.

در آستانه دهه ۱۳۴۰، جامعه ایران در وضعیتی میان‌مرحله‌ای قرار داشت. از یک‌سو، دولت مرکزی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج توانست اقتدار خود را تثبیت کرده و سازوکارهای کنترل سیاسی و اداری را گسترش دهد. تمرکز قدرت در نهاد سلطنت، تقویت بوروکراسی و گسترش دستگاه‌های امنیتی، نشانه‌های بارز این وضعیت بود (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۸۰-۲۷۵). از سوی دیگر، اقتصاد ایران به‌طور فزاینده‌ای به درآمدهای نفتی وابسته شده بود؛ درآمدهایی که امکان تأمین مالی پروژه‌های بزرگ عمرانی و صنعتی را برای دولت فراهم می‌کرد، اما هم‌زمان رابطه دولت و جامعه را از مسیر مالیات و پاسخ‌گویی اجتماعی دور می‌ساخت (مهدوی، ۱۴۰۰: ۷۳). در سطح اجتماعی نیز ساختارهای سنتی، به‌ویژه در حوزه‌های روستایی و روابط خویشاوندی، هنوز نقش مهمی در سازمان‌دهی زندگی اجتماعی داشتند، هرچند نشانه‌های گسست و دگرگونی در آن‌ها آشکار شده بود. اصلاحات ارضی، گسترش شهرنشینی و توسعه آموزش رسمی، این ساختارهای نیمه‌سنتی را با فشارهای جدیدی مواجه کرد و تعادل پیشین میان سنت و تغییر را برهم زد (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۲۹).

در چنین زمینه‌ای، دولت پهلوی دوم با اجرای «انقلاب سفید» و برنامه‌های عمرانی سوم، چهارم و پنجم، کوشید توسعه اقتصادی و اجتماعی را به‌عنوان ابزاری برای تثبیت نظم سیاسی و اجتماعی به کار گیرد. فرض ضمنی این سیاست‌ها آن بود که رشد اقتصادی، صنعتی‌شدن و مدرن‌سازی نهادی، به‌طور خودکار به افزایش انسجام اجتماعی و کاهش تعارضات منجر خواهد شد. با این حال، تجربه تاریخی ایران نشان داد که این هم‌زمانی نه‌تنها بدیهی نیست، بلکه در شرایط خاص می‌تواند به نتایجی معکوس بینجامد. مسأله محوری این پژوهش از همین نقطه آغاز می‌شود که چرا توسعه دولتی در ایران پهلوی دوم، به‌جای تثبیت نظم اجتماعی، به دگرگونی عمیق و درنهایت بی‌ثباتی آن انجامید؟

اهمیت و ضرورت پرداختن به این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که بخش قابل توجهی از ادبیات موجود درباره توسعه در ایران، یا بر ابعاد اقتصادی آن متمرکز شده یا تحولات سیاسی را در کانون تحلیل قرار داده است. در این میان، پیامدهای اجتماعی توسعه و به‌ویژه تأثیر آن بر نظم اجتماعی، کمتر به‌صورت نظام‌مند و در چارچوب یک تحلیل جامعه‌شناسی تاریخی بررسی شده است. بسیاری از پژوهش‌ها، توسعه دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ را صرفاً از منظر شاخص‌های رشد، صنعتی‌شدن یا سیاست‌های دولت تحلیل کرده‌اند و کمتر به این پرسش پرداخته‌اند که این تحولات چگونه روابط اجتماعی،

الگوهای همبستگی، نهادهای میانجی و اشکال کنش جمعی را دگرگون کردند (فوران، ۱۳۸۳: ۴۶۱). این خلأ تحلیلی، فهم ما را از ریشه‌های بحران نظم اجتماعی در سال‌های پایانی رژیم پهلوی ناقص می‌کند. علاوه بر این، غلبه رویکردهای اقتصادی-سیاسی در تحلیل توسعه ایران، سبب شده است که توسعه عمدتاً به‌عنوان فرآیندی فنی و مدیریتی تلقی شود و پیامدهای اجتماعی آن در حاشیه قرار گیرد. درحالی‌که نظریه‌پردازانی چون «کارل پولانی» نشان داده‌اند که مداخله گسترده دولت در اقتصاد و جامعه، اگر بدون توجه به ظرفیت‌های نهادی و فرهنگی انجام شود، می‌تواند به «ازهم‌گسیختگی اجتماعی» و واکنش‌های اعتراضی گسترده منجر شود (Polanyi, 2001: 76-80). از این منظر، بررسی تجربه ایران در دوره ۱۳۵۷-۱۳۴۰ نه تنها برای فهم گذشته، بلکه برای بازاندیشی در الگوهای توسعه در جوامع در حال گذار اهمیت دارد.

هدف اصلی این پژوهش، تبیین پیامدهای اجتماعی توسعه دولتی در ایران معاصر و تحلیل نحوه دگرگونی نظم اجتماعی در نتیجه این فرآیند است. پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که چگونه الگوی خاصی از توسعه، با تضعیف نهادهای میانجی و نادیده گرفتن ظرفیت‌های جامعه، به شکل‌گیری نوعی ناپایداری اجتماعی انجامید. افزون بر این، هدف دیگر پژوهش، ارائه الگویی مفهومی از رابطه توسعه دولتی و نظم اجتماعی است که بتواند فراتر از مورد ایران، در تحلیل سایر جوامع مشابه نیز به کار رود.

بر اساس این، پرسش‌های اصلی پژوهش عبارت‌اند از: توسعه دولتی در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ چه ویژگی‌های ساختاری و نهادی داشت؟ این نوع توسعه از چه مسیرهایی نظم اجتماعی موجود را دگرگون کرد و چه تأثیری بر نهادها، روابط اجتماعی و الگوهای کنش جمعی گذاشت؟ و درنهایت، پیامدهای این دگرگونی‌ها برای ثبات اجتماعی و سیاسی ایران چه بود؟ پاسخ به این پرسش‌ها، مستلزم رویکردی است که تاریخ و جامعه‌شناسی را به هم پیوند دهد و فرآیندهای بلندمدت تغییر اجتماعی را در بستر ساختار قدرت و دولت تحلیل کند.

## ادبیات پژوهش

در ادامه، مبانی نظری و چارچوب مفهومی پژوهش با هدف تبیین رابطه میان «توسعه دولتی»<sup>۱</sup> و «دگرگونی نظم اجتماعی»<sup>۲</sup> در ایران معاصر تشریح می‌شود. از آنجاکه مسأله پژوهش ماهیتی تاریخی-اجتماعی دارد، چارچوب نظری بر تلفیق مفاهیم کلاسیک جامعه‌شناسی نظم اجتماعی با نظریه‌های انتقادی توسعه و رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی استوار

<sup>۱</sup> Government development

<sup>۲</sup> Transformation of social order

است. این تلفیق امکان می‌دهد تا توسعه نه صرفاً به‌عنوان یک فرآیند اقتصادی، بلکه به‌مثابه پروژه‌ای اجتماعی-سیاسی با پیامدهای عمیق نهادی و فرهنگی تحلیل شود.

مفهوم «توسعه دولتی» به‌نوعی از توسعه اشاره دارد که در آن دولت نقش محوری در طراحی، تأمین مالی و اجرای برنامه‌های توسعه‌ای ایفا می‌کند و جامعه عمدتاً در مقام دریافت‌کننده یا موضوع مداخله قرار می‌گیرد. در این الگو، توسعه به‌مثابه پروژه‌ای از بالا تعریف می‌شود؛ پروژه‌ای که بر عقلانیت تکنوکراتیک، برنامه‌ریزی متمرکز و مداخله گسترده دولت در اقتصاد و جامعه استوار است. چنین برداشتی از توسعه، ریشه در نظریه‌های مدرنیزاسیون پس از جنگ جهانی دوم دارد که دولت را موتور اصلی گذار از سنت به مدرنیته می‌دانستند (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۴۳۲). در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، این الگو در قالب برنامه‌های عمرانی، اصلاحات ارضی و گسترش بوروکراسی دولتی تجلی یافت و توسعه به‌عنوان ابزاری برای تثبیت اقتدار سیاسی و تسریع نوسازی اجتماعی به کار گرفته شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۴۳).

یکی از ویژگی‌های اساسی توسعه دولتی، نقش محوری و گاه انحصاری دولت در فرآیند تغییر اجتماعی است. دولت در این الگو نه تنها سیاست‌گذار، بلکه کارفرمای اصلی، توزیع‌کننده منابع و تنظیم‌کننده روابط اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شود. این تمرکز نقش، به‌ویژه در دولت‌های رانتی، با اتکای مالی دولت به منابعی مستقل از جامعه همراه است. در ایران پهلوی دوم، افزایش درآمدهای نفتی امکان داد تا دولت بدون نیاز به مشارکت مالی و سیاسی جامعه، برنامه‌های گسترده توسعه‌ای را اجرا کند (مهدوی، ۱۴۰۰: ۵۱). این وضعیت، اگرچه ظرفیت اجرایی دولت را افزایش داد، اما هم‌زمان پیوندهای متقابل دولت و جامعه را تضعیف کرد و پاسخ‌گویی اجتماعی را کاهش داد.

ویژگی دوم توسعه دولتی، تضعیف یا دور زدن نهادهای میانجی است. نهادهایی چون احزاب، اتحادیه‌ها، انجمن‌های مدنی و حتی نهادهای سنتی محلی که می‌توانند نقش واسط میان دولت و جامعه را ایفا کنند، در این الگو یا به حاشیه رانده می‌شوند یا تحت کنترل مستقیم دولت قرار می‌گیرند. هانتینگتون این وضعیت را یکی از عوامل اصلی بی‌ثباتی در جوامع در حال گذار می‌داند؛ زیرا بسیج اجتماعی افزایش می‌یابد، اما نهادسازی متناسب با آن صورت نمی‌گیرد (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۳۴۱). در ایران دهه ۱۳۴۰، رشد آموزش، شهرنشینی و رسانه‌ها سطح انتظارات و مطالبات اجتماعی را بالا برد، درحالی‌که نهادهای مستقل برای بیان و تنظیم این مطالبات وجود نداشتند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۰۲-۲۹۸).

اتکای مالی به نفت، سومین ویژگی مهم توسعه دولتی در ایران است. نظریه دولتی رانتی نشان می‌دهد که دولت‌هایی که بخش عمده درآمد خود را از رانت‌های خارجی مانند نفت تأمین می‌کنند، تمایل کم‌تری به توسعه نهادهای مشارکتی

و پاسخ‌گو دارند (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۳۵). در چنین شرایطی، توسعه به فرآیندی از بالا و غیرمشارکتی تبدیل می‌شود که پیامدهای اجتماعی آن اغلب پیش‌بینی‌ناپذیر است. این اتکای مالی، علاوه بر تغییر الگوی رابطه دولت-جامعه، به بازتوزیع نابرابر منابع و شکل‌گیری طبقات وابسته به دولت انجامید و نظم اجتماعی موجود را با تنش‌های جدیدی مواجه کرد (بهداد و نعمانی، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

برای تحلیل پیامدهای این نوع توسعه، مفهوم «نظم اجتماعی» اهمیت محوری دارد. نظم اجتماعی در جامعه‌شناسی کلاسیک به اشکال مختلفی تعریف شده است. امیل دورکیم<sup>۱</sup> نظم اجتماعی را حاصل وجود قواعد، هنجارها و ارزش‌های مشترکی می‌داند که از طریق همبستگی مکانیکی یا ارگانیکی، رفتار افراد را تنظیم می‌کند (Durkheim, 1984: 31-35). از نظر او، گذار سریع از یک نوع همبستگی به نوع دیگر، بدون جایگزینی نهادهای اخلاقی مناسب، می‌تواند به وضعیت آنومی و بی‌هنجاری منجر شود. این ایده برای فهم پیامدهای اجتماعی توسعه شتابان در ایران بسیار راه‌گشاست؛ زیرا بسیاری از نهادهای سنتی تضعیف شدند، بی‌آنکه نظم اخلاقی و نهادی جدیدی به‌طور کامل شکل گیرد.

ماکس وبر<sup>۲</sup> نظم اجتماعی را از منظر کنش اجتماعی و مشروعیت تحلیل می‌کند. از دید او، نظم زمانی پایدار است که کنشگران اجتماعی دلایل معناداری برای تبعیت از آن داشته باشند؛ دلایلی که می‌توانند سنتی، کاریزماتیک یا عقلانی-قانونی باشند (Weber, 1978: 212-215). در چارچوب وبر، توسعه دولتی در ایران را می‌توان تلاشی برای جایگزینی نظم سنتی با نظمی عقلانی-بوروکراتیک دانست. با این حال، این گذار به دلیل ضعف مشروعیت سیاسی و محدود بودن مشارکت اجتماعی، به‌طور ناقص انجام شد و به شکاف میان نظم رسمی و تجربه زیسته جامعه انجامید.

تالکوت پارسونز<sup>۳</sup>، نظم اجتماعی را نتیجه کارکرد هماهنگ نظام‌های اجتماعی و نهادهای آن می‌داند. از نظر او، ثبات اجتماعی زمانی حاصل می‌شود که نظام اجتماعی بتواند چهار کارکرد اساسی انطباق، دست‌یابی به هدف، یکپارچگی و حفظ الگوها را به‌طور متوازن انجام دهد (Parsons, 1981: 26-30). در این چارچوب، توسعه دولتی در ایران را می‌توان فرآیندی دانست که بر کارکردهای انطباق و دست‌یابی به هدف (رشد اقتصادی و صنعتی) تمرکز داشت، اما کارکردهای یکپارچگی و حفظ الگوهای فرهنگی را نادیده گرفت. نتیجه این عدم توازن، تضعیف انسجام اجتماعی و افزایش تعارضات بود.

<sup>1</sup> Emile Durkheim

<sup>2</sup> Max Weber

<sup>3</sup> Talcott Parsons

با وجود اهمیت این تعاریف کلاسیک، پژوهش حاضر نظم اجتماعی را در چارچوبی تاریخی-انتقادی بازتعریف می‌کند. در این رویکرد، نظم اجتماعی نه وضعیتی ایستا، بلکه برساخته‌ای تاریخی و حاصل برهم‌کنش قدرت، نهادها و کنشگران اجتماعی است. نظم اجتماعی می‌تواند در نتیجه مداخلات توسعه‌ای دولت دگرگون شود و حتی به‌طور موقت فروپاشد، بی‌آنکه بلافاصله نظم جدیدی جایگزین آن شود. این نگاه، امکان تحلیل پویایی‌های نظم و بی‌نظمی را در بستر توسعه دولتی فراهم می‌کند.

برای فهم این پویایی‌ها، رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی به‌عنوان چارچوب روش‌شناختی و نظری انتخاب شده است. جامعه‌شناسی تاریخی با تأکید بر تحلیل طولی، امکان بررسی فرآیندهای تغییر اجتماعی را در بازه‌های زمانی مشخص فراهم می‌کند. این رویکرد به‌جای تمرکز بر متغیرهای مقطعی، به توالی رویدادها، نقاط عطف و مسیرهای علی توجه دارد (اسکاچپول، ۱۳۹۰: ۲۵۳). در مطالعه توسعه دولتی ایران، چنین نگاهی ضروری است؛ زیرا پیامدهای اجتماعی توسعه در طول زمان و از طریق انباشت تدریجی تغییرات آشکار می‌شوند.

ویژگی دوم جامعه‌شناسی تاریخی، توجه هم‌زمان به ساختار و کنش است. این رویکرد نه دولت را بازیگری مطلق و همه‌توان می‌بیند و نه جامعه را مجموعه‌ای منفعل. بلکه بر تعامل میان ساختارهای کلان (دولت، اقتصاد نفتی، بوروکراسی) و کنشگران اجتماعی (طبقات، گروه‌های حرفه‌ای، نخبگان) تأکید دارد. این تعامل، در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، به شکل تعارض میان پروژه توسعه دولتی و واکنش‌های اجتماعی بروز یافت (فوران، ۱۳۸۳: ۴۶۷).

پیوند تاریخ و نظریه، سومین ویژگی اساسی این رویکرد است. جامعه‌شناسی تاریخی می‌کوشد از داده‌های تاریخی برای آزمون، اصلاح یا بسط مفاهیم نظری استفاده کند. در این پژوهش، مفاهیمی چون توسعه دولتی و نظم اجتماعی نه صرفاً به‌عنوان مفاهیمی انتزاعی، بلکه به‌عنوان ابزارهایی برای فهم تجربه تاریخی ایران به کار گرفته می‌شوند. دلیل انتخاب این رویکرد آن است که مسأله پژوهش، بدون توجه به زمینه تاریخی خاص ایران و تحولات سیاسی و اقتصادی آن دوره، قابل تبیین نیست.

چارچوب نظری پژوهش با تلفیق دیدگاه‌های پولانی، هانتینگتون و مور شکل می‌گیرد. کارل پولانی<sup>۱</sup> در اثر کلاسیک خود «دگرگونی بزرگ» نشان می‌دهد که گسترش منطق بازار و مداخله‌های ساختاری دولت در سازمان اقتصادی جامعه، هنگامی که به‌صورت شتابان و از بالا تحمیل شود، به «ازهم‌گسیختگی اجتماعی» می‌انجامد. به باور او، جدا شدن اقتصاد

1 Karl Polanyi

از بستر روابط اجتماعی و تبدیل زمین، کار و پول به «کالاهای موهوم»، شبکه‌های همبستگی سنتی و سازوکارهای حمایتی جامعه را تضعیف می‌کند و تعادل پیشین نظم اجتماعی را برهم می‌زند (Polanyi, 2001: 76-80). پولانی تأکید می‌کند که این گسست، جامعه را به واکنش‌های دفاعی و شکل‌گیری «جنبش دوگانه» سوق می‌دهد؛ بدین معنا که جامعه برای حفاظت از خود در برابر فشارهای بازار و دولت متمرکز، به بازسازی اشکال تازه‌ای از حمایت و تنظیم اجتماعی دست می‌زند (Polanyi, 2001: 136-140). این چارچوب نظری برای پژوهش حاضر اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد چگونه توسعه دولتی متمرکز می‌تواند با تضعیف پیوندهای نهادی و فرهنگی پیشین، نظم اجتماعی را در وضعیت تنش و ناپایداری قرار دهد.

ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup> در کتاب «نظم سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»، مسأله اصلی بی‌ثباتی در کشورهای درحال توسعه را نه فقدان توسعه اقتصادی، بلکه شکاف میان بسیج اجتماعی و نهادسازی سیاسی می‌داند. به اعتقاد او، اگر مشارکت و تحرک اجتماعی با ظرفیت نهادی دولت برای جذب و مدیریت مطالبات هماهنگ نباشد، بی‌نظمی و خشونت افزایش می‌یابد (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۷۴). وی تصریح می‌کند که نوسازی سریع بدون نهادسازی متناسب، موجب تضعیف اقتدار قانونی و فرسایش نظم سیاسی می‌شود (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۲). از این منظر، توسعه دولتی هنگامی که به بسیج اقتصادی و اجتماعی شتاب دهد، اما نهادهای میانجی و سازوکارهای تنظیم تعارض را تقویت نکند، به شکاف دولت-جامعه و تزلزل نظم اجتماعی منجر خواهد شد. چارچوب هانتینگتون بدین ترتیب امکان تبیین علی-فرآیندی رابطه میان توسعه، ضعف نهادسازی و بی‌ثباتی اجتماعی را فراهم می‌آورد.

برینگتون مور<sup>۲</sup> در کتاب «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی» با تحلیل تطبیقی مسیرهای توسعه، نشان می‌دهد که نوع ائتلاف‌های طبقاتی و نقش فعال دولت در بازآرایی ساختارهای اجتماعی، سرنوشت نظم سیاسی و اجتماعی را تعیین می‌کند. به باور او، «بدون بورژوازی، دموکراسی نیست»؛ یعنی چگونگی تعامل دولت با طبقات اجتماعی و نحوه توزیع قدرت و منابع، مسیر گذار به اشکال مختلف نظم سیاسی را شکل می‌دهد (مور، ۱۳۶۹: ۳۴۰-۳۳۶). مور تأکید می‌کند که مداخلات دولت در ساختار مالکیت و روابط طبقاتی می‌تواند به تقویت یا تخریب پیوندهای اجتماعی بینجامد و ائتلاف‌های جدیدی را پدید آورد که پیامدهای بلندمدت برای ثبات یا بی‌ثباتی نظم اجتماعی دارند (مور، ۱۳۶۹: ۴۲۲-۴۱۸). این دیدگاه برای پژوهش حاضر اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد توسعه دولتی صرفاً یک سیاست اقتصادی نیست، بلکه مداخله‌ای ساختاری در آرایش نیروهای اجتماعی است که می‌تواند به بازسازی یا فروپاشی نظم اجتماعی بینجامد.

1 Samuel Huntington

2 Barrington Moore

برآیند این تلفیق نظری، استخراج مفاهیم تحلیلی کلیدی است. نخست، «نهادهای اجتماعی» به عنوان سازوکارهای تنظیم‌کننده کنش اجتماعی که در نتیجه توسعه دولتی تضعیف یا دگرگون شدند. دوم، «روابط دولت-جامعه» که نشان‌دهنده میزان پیوند، پاسخ‌گویی و مشروعیت دولت در قبال جامعه است. سوم، «الگوهای همبستگی اجتماعی» که به اشکال انسجام، تعارض یا بی‌اعتمادی در جامعه اشاره دارد. این مفاهیم، چارچوب نظری پژوهش را شکل می‌دهند و مبنای تحلیل تجربی دگرگونی نظم اجتماعی در ایران معاصر قرار می‌گیرند.

### پیشینه پژوهش

هدف از مرور پیشینه، نه صرفاً گزارش آثار پیشین، بلکه نشان دادن جهت‌گیری‌های نظری و روش‌شناختی مسلط، شناسایی خلأهای موجود و تبیین جایگاه پژوهش حاضر در میان آن‌هاست؛ بنابراین، هر منبع به صورت مستقل و تحلیلی بررسی شده و در پایان، وجه تمایز و نوآوری مقاله حاضر تبیین می‌شود.

آبراهامیان (۱۳۸۴) در کتاب «ایران بین دو انقلاب» یکی از جامع‌ترین تحلیل‌های تاریخی از تحولات اجتماعی و سیاسی ایران معاصر را ارائه می‌دهد. او با تمرکز بر تغییرات طبقاتی، رشد طبقه متوسط جدید و پیامدهای اجتماعی مدرنیزاسیون دولتی، نشان می‌دهد که توسعه دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به افزایش نارضایتی‌های اجتماعی انجامید. باین حال، نظم اجتماعی به عنوان یک مفهوم تحلیلی مستقل در این اثر به طور نظام‌مند صورت‌بندی نشده است.

کاتوزیان (۱۳۸۵) در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی» تحلیلی نظری و تاریخی از ساختار قدرت، اقتصاد و تحولات سیاسی ایران در دوره‌ای بیش از هفتاد ساله ارائه می‌دهد. نویسنده با تکیه بر چارچوب اقتصاد سیاسی و نظریه «جامعه کوتاه‌مدت» خود، پیوند میان استبداد، بی‌ثباتی نهادی و توسعه‌نیافتگی را محور تحلیل قرار داده است. کاتوزیان تحولات تاریخی ایران را در چهار بخش بررسی می‌کند: از شکل‌گیری دولت استبدادی و انقلاب مشروطه تا بازتولید استبداد شبه‌مدرن، تجربه دموکراسی و دیکتاتوری پهلوی و در نهایت تثبیت «استبداد نفتی». در این مسیر، او رابطه معکوس میان تمرکز قدرت و آزادی‌های اجتماعی را برجسته کرده و نشان می‌دهد که وابستگی نفتی، سرکوب سیاسی و ضعف نهادهای مستقل، مانع اصلی شکل‌گیری توسعه پایدار و دموکراسی در ساختار سیاسی ایران بوده‌اند. این اثر از نظر روش‌شناسی، تحلیلی-تاریخی و از حیث محتوایی از آثار مرجع در حوزه اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی ایران به‌شمار می‌آید.

زاهد زاهدانی (۱۴۰۳) در کتاب «توسعه و پیشرفت در ایران معاصر» با رویکردی علمی، انتقادی و میان‌رشته‌ای، به واکاوی تاریخی و نظری فرآیند توسعه در ایران از دوران قاجار تا عصر حاضر پرداخته است. این اثر با تمرکز بر ریشه‌های ساختاری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی توسعه‌نیافتگی، ضمن نقد نظریه‌های غربی توسعه، بر ضرورت طراحی الگوهای بومی متناسب با ویژگی‌های جامعه ایرانی تأکید دارد. نویسنده با بررسی تطبیقی سیاست‌های توسعه در مقاطع مختلف، چالش‌هایی چون تمرکزگرایی، ضعف نهادهای مدنی، وابستگی نفتی و ناهماهنگی میان فرهنگ سیاسی و نهادهای اقتصادی را از موانع اصلی پیشرفت می‌داند. در عین حال، کتاب با طرح دیدگاه‌های آینده‌نگرانه و ارائه پیشنهادهایی در زمینه سیاست‌گذاری، توسعه متوازن و پایدار را در پرتو بازتعریف رابطه دولت، جامعه و فرهنگ سیاسی ممکن می‌شمارد.

اسماعیلی (۱۳۸۷) در پایان‌نامه «صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی در عصر پهلوی دوم و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی» با رویکرد جامعه‌شناختی به تحلیل تأثیر تراکم و تعامل شکاف‌های اجتماعی بر وقوع انقلاب اسلامی پرداخته است. پژوهشگر، چهار شکاف اصلی اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و قومی را شناسایی و بر این نکته تأکید می‌کند که در ربع قرن پایانی رژیم پهلوی دوم، دوگانگی میان اقتصاد سنتی بازار و سرمایه‌داری وابسته، تقابل میان سنت و تجدد و گسست میان دین و دولت هم‌زمان فعال بودند. از سوی دیگر، ضعف جامعه مدنی و تمرکز قدرت سیاسی موجب شد این شکاف‌ها نه به صورت مسالمت‌آمیز (از طریق تحزب یا مشارکت سیاسی) بلکه در قالب‌های خشونت‌آمیز و انقلابی بروز یابند. نتیجه آن شکل‌گیری جامعه‌ای دوقطبی و فعال شدن تقابل میان قدرت سیاسی و اجتماعی بود که در نهایت زمینه‌ساز انقلاب اسلامی شد.

ذوالفقاری و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «بررسی تأثیر سیاست‌های توسعه‌ای پهلوی دوم بر طبقات اجتماعی در ایران» با رویکرد توصیفی-تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای، تأثیر سیاست‌های توسعه‌گرایانه دوران محمدرضا شاه را بر ساخت طبقاتی جامعه ایران بررسی کرده‌اند. نویسندگان نشان می‌دهند که دولت پهلوی دوم با اتکا بر منابع مستقل و اجرای برنامه‌های توسعه، در پی ایجاد پایگاه اجتماعی جدید در میان دهقانان، روشنفکران و سرمایه‌داران صنعتی بود و با کنار زدن اشراف، روحانیت و بازار سنتی، الگوی تازه‌ای از طبقه‌سازی را پیش گرفت. با این حال، تناقض در سیاست‌های توسعه، به جای تثبیت رژیم، موجب جابه‌جایی طبقاتی و بروز مطالبات متعارض با مشروعیت سیاسی حکومت شد که در نهایت به سقوط رژیم پهلوی دوم انجامید.

متقی و جباری (۱۴۰۱) در مقاله «نظم سیاسی، بوروکراسی و توسعه ایران دوره پهلوی» به بررسی رابطه میان دولت‌سازی، نظم سیاسی و توسعه پرداخته‌اند. پژوهش با روش تاریخی و بر مبنای نظریه «نظم و زوال سیاسی» فوکویاما انجام شده است. به باور نویسندگان، دولت پهلوی در واکنش به بی‌نظمی‌های سیاسی قاجاریه، با تأسیس بوروکراسی

متمرکز، ارتش مدرن و نظام آموزشی جدید در پی ساخت دولت مقتدر بود، اما این تلاش‌ها به توسعه پایدار نینجامید. علت اصلی شکست، نادیده گرفتن مطالبات نیروهای اجتماعی برای پاسخ‌گویی و حاکمیت قانون بود؛ امری که موجب گسست میان حکومت و جامعه و عدم موفقیت نخبگان دیوان‌سالار پهلوی در تحقق توسعه شد.

سوری لکی و سوری (۱۳۹۵) در مقاله «روند نوسازی، تعارضات فرهنگی-مذهبی و فروپاشی حکومت پهلوی دوم» با روش تحلیل محتوای تاریخی و جامعه‌شناسی سیاسی، به بررسی چرایی شکاف میان نوسازی اقتصادی-اجتماعی و حوزه سیاسی پرداخته‌اند. به باور نویسندگان، نوسازی پهلوی دوم ماهیتی اقتدارگرایانه و پاتریمونیالیستی داشت و حوزه‌های سیاسی و مذهبی را از دایره اصلاحات کنار گذاشت. در نتیجه، طرح‌هایی همچون انقلاب سفید و اصلاحات ارضی، با واکنش منفی نیروهای مذهبی، طبقه متوسط جدید و اقلیت سنتی روبه‌رو شد و زمینه‌ساز بحران مشروعیت و فروپاشی ساخت قدرت شد.

زمانی (۱۳۹۸) در مقاله «تحلیل تغییرات نظم اجتماعی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی» با بهره‌گیری از نظریه نظم اجتماعی دسترسی باز و محدود، سیر تحول ساخت نظم در ایران را از ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷ بررسی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد نظم اجتماعی ایران از وضعیت طبیعی شکننده در دوره مشروطه به پایه در دوران رضاشاه گذار کرده، اما هرگز به نظم دسترسی باز نرسیده است. رشد اقتصادی دهه ۱۳۴۰ بدون گسترش دسترسی سیاسی منجر به شکاف میان توسعه اقتصادی و انسداد سیاسی شد؛ شکافی که در نهایت در دهه ۱۳۵۰ به عقب‌گرد وضعیت اجتماعی و فروپاشی ائتلاف حاکم انجامید.

موسوی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «موانع توسعه سیاسی در ایران معاصر با تأکید بر هویت سیاسی و فرهنگی» با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی دلایل فرهنگی و سیاسی ضعف توسعه سیاسی در ایران پرداخته‌اند. پژوهش بر اهمیت الگوی بومی توسعه تأکید دارد و نشان می‌دهد که تمرکزگرایی حکومتی، نبود اجماع میان نیروهای سیاسی، شکاف میان صاحبان ثروت، علم و قدرت و نیز سیاست‌های ناهماهنگ قومی-فرهنگی از مهم‌ترین موانع توسعه سیاسی در ایران معاصر بوده‌اند. در عین حال، رشد نسبی نهادهای مدنی پس از مشروطه نتوانسته این ضعف ساختاری را جبران کند.

شفعتی و بابایی (۱۳۹۸) در مقاله «تحلیل موانع توسعه اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره حکومت پهلوی دوم (با تأکید بر تئوری توسعه ابن‌خلدون)» با بهره‌گیری از چارچوب نظری ابن‌خلدون، به تبیین چرایی ناکامی توسعه در دوران محمدرضاشاه پرداخته‌اند. براساس دیدگاه ابن‌خلدون، عناصر اصلی جامعه چون مردم، حاکمان، باورها، ثروت، عدالت و

توسعه در ارتباطی متقابل و چرخه‌ای قرار دارند. نویسندگان بر این باورند که در دوران پهلوی دوم، با وجود رشد درآمدهای نفتی و ورود کمک‌های خارجی که می‌توانستند بستر توسعه را فراهم کنند، ماهیت وابسته و متمرکز دولت سبب شد تا این منابع در خدمت اقتدارگرایی و سلطه سیاسی قرار گیرند. گسترش وابستگی نهادها به دولت و تقویت گروه‌های غیررسمی، منجر به تضعیف قانون‌گرایی و انسداد تحولات مثبت شد؛ نتیجه آن، ایجاد دولت مداخله‌گر و اقتدارگرا بود که از دید ابن‌خلدون نه تنها توسعه‌زا نیست، بلکه خود مانع پویایی اجتماعی و اقتصادی محسوب می‌شود.

بررسی مجموع آثار فوق نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی درباره دولت پهلوی، توسعه اقتصادی و تحولات اجتماعی ایران انجام شده است، اما غالب آن‌ها یا توصیفی‌اند یا بر ابعاد اقتصادی و سیاسی تمرکز دارند. مفهوم «نظم اجتماعی» به‌عنوان مقوله‌ای مستقل و تحلیلی، کم‌تر در کانون توجه قرار گرفته و پیوند آن با توسعه دولتی در چارچوبی جامعه‌شناسی تاریخی به‌طور نظام‌مند بررسی نشده است.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، می‌کوشد این خلأ را پر کند. تمایز اصلی این مقاله در تمرکز هم‌زمان بر دولت، توسعه و نظم اجتماعی و تحلیل فرآیندی دگرگونی‌های اجتماعی در دوره ۱۳۴۰-۱۳۵۷ است. نوآوری پژوهش در ارائه الگویی مفهومی است که نشان می‌دهد چگونه توسعه دولتی، از طریق تضعیف نهادهای میانجی و برهم‌زدن توازن میان ساختار و کنش اجتماعی، به دگرگونی و درنهایت بی‌ثباتی نظم اجتماعی انجامید؛ الگویی که می‌تواند فراتر از مورد ایران، در تحلیل سایر تجربه‌های توسعه اقتدارگرا نیز کاربرد داشته باشد.

### مدل مفهومی پژوهش

پژوهش حاضر با هدف تحلیل پیامدهای توسعه دولتی بر نظم اجتماعی ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، از چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی و منطق تبیین علی-فرآیندی بهره می‌گیرد. در این رویکرد، به‌جای استفاده از مفهوم «متغیر» به معنای کمی و آماری آن، از «سازه‌های تحلیلی»<sup>۱</sup> و «مفصل‌بندی‌های علی در بستر تاریخی» استفاده می‌شود. بدین معنا که توسعه دولتی نه به‌عنوان یک متغیر آماری، بلکه به‌مثابه یک پروژه تاریخی-سیاسی در نظر گرفته می‌شود که در بستر زمانی معین، مجموعه‌ای از پیامدهای نهادی و اجتماعی را فعال می‌کند.

در این چارچوب، پژوهش به دنبال سنجش همبستگی میان متغیرها نیست، بلکه در پی بازسازی زنجیره‌ای از رخدادها، تصمیمات نهادی و پیامدهای اجتماعی است که در یک توالی زمانی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. منطق تبیین در اینجا

1 Analytical structures

مبتنی بر «ردیابی فرآیند»<sup>۱</sup> و تحلیل اسنادی است؛ یعنی نشان دادن اینکه چگونه مداخلات دولت در قالب برنامه‌های توسعه‌ای، از طریق سازوکارهای مشخص نهادی و اجتماعی، به دگرگونی در الگوهای نظم اجتماعی انجامیده‌اند.

۱- سازه‌های اصلی در چارچوب تحلیلی پژوهش: در این پژوهش، «توسعه دولتی» به‌عنوان سازه‌آغازین فرآیند تاریخی تعریف می‌شود. مقصود از توسعه دولتی، الگویی از نوسازی است که بر تمرکز قدرت در دولت مرکزی، اتکای گسترده به درآمدهای نفتی، برنامه‌ریزی متمرکز و مداخلات ساختاری در حوزه‌های اقتصادی، اداری و اجتماعی استوار است (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۵۴). این سازه، نقطه‌عزیمت تحلیل است و به‌مثابه نیروی محرک بازآرایی ساختارهای اجتماعی عمل می‌کند.

در مقابل، «نظم اجتماعی» به‌عنوان برساخته‌ای تاریخی و پویا فهم می‌شود که شامل شبکه‌های میانجی، الگوهای همبستگی، مناسبات طبقاتی و سازوکارهای تنظیم تعارضات است. در اینجا نظم اجتماعی نه یک شاخص قابل اندازه‌گیری، بلکه یک وضعیت نهادی-اجتماعی است که در بستر روابط قدرت و ساختارهای نهادی بازتولید می‌شود (Durkheim, 1984: 31-36; Parsons, 1951: 26-31).

میان این دو سازه، مجموعه‌ای از «سازوکارهای واسط» قرار دارند که نقش پیونددهنده در زنجیره‌ی علی را ایفا می‌کنند. این سازوکارها شامل اصلاحات نهادی، شهرنشینی شتابان، بازترکیب طبقاتی و گسست فرهنگی‌اند. این عناصر نه به‌عنوان متغیرهای قابل سنجش کمی، بلکه به‌عنوان فرآیندهای اجتماعی-نهادی تحلیل می‌شوند که مسیر انتقال اثر توسعه دولتی را به دگرگونی نظم اجتماعی توضیح می‌دهند.

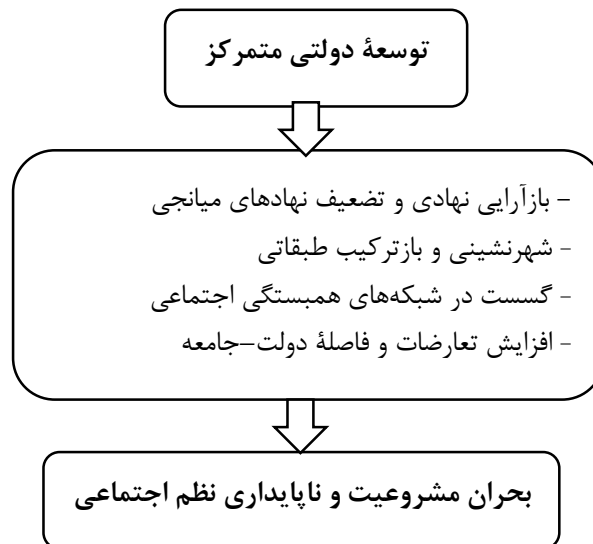
۲- منطق علی-تاریخی مدل: مدل تحلیلی پژوهش بر منطق علی-تاریخی و توالی زمانی استوار است. در این منطق، توسعه دولتی به‌عنوان یک پروژه ساختاری، در مرحله نخست موجب تضعیف تدریجی نظم‌های سنتی و نهادهای میانجی می‌شود. اسناد اصلاحات ارضی، گزارش‌های برنامه‌های عمرانی و داده‌های شهرنشینی نشان می‌دهند که مداخلات دولت در مالکیت زمین، ساختار اداری و سازمان فضایی شهرها، کارکردهای پیشین نهادهای محلی را محدود ساختند.

در مرحله دوم، درحالی‌که نظم‌های سنتی تضعیف می‌شوند، نظم‌های جدید مشارکتی و پایدار به‌طور کامل نهادینه نمی‌شوند. تمرکز دولت بر رشد اقتصادی و کنترل بوروکراتیک، مانع از شکل‌گیری نهادهای میانجی جدید برای جذب

1 process tracing

مطالبات اجتماعی می‌شود. در نتیجه، نوعی شکاف نهادی میان ظرفیت بسیج اجتماعی و ظرفیت نهادی دولت پدید می‌آید؛ وضعیتی که هانتینگتون آن را نوسازی بدون نهادسازی متناسب می‌نامد. در مرحله سوم، این شکاف نهادی به افزایش تنش‌های اجتماعی و کاهش همبستگی می‌انجامد. استقلال مالی دولت مبتنی بر درآمدهای نفتی نیز رابطه پاسخ‌گویی دولت و جامعه را تضعیف می‌کند؛ وضعیتی که در ادبیات دولت‌های رانتی مورد تأکید قرار گرفته است (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۳۷-۱۳۶). بدین ترتیب، بحران مشروعیت نه نتیجه یک عامل منفرد، بلکه پیامد یک زنجیره علی-فرآیندی است.

۳- بازنمایی توصیفی مدل: براساس بازتعریف فوق، مدل پژوهش به صورت یک زنجیره فرآیندی بازسازی می‌شود:



### نمودار ۱. مدل مفهومی پژوهش

مدل تحلیلی پژوهش، توسعه دولتی را به مثابه یک سازه تاریخی-نهادی در نقطه آغاز زنجیره‌ای علی-فرآیندی قرار می‌دهد که پیامدهای آن به صورت مستقیم و خطی بر نظم اجتماعی وارد نمی‌شود، بلکه از خلال مجموعه‌ای از سازوکارهای واسط و در بستر زمانی مشخص تکوین می‌یابد. در این چارچوب، مسأله اصلی نه سنجش شدت تأثیر، بلکه بازسازی چگونگی انتقال اثر است؛ بدین معنا که سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای دولت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از طریق بازآرایی نهادی، دگرگونی فضایی-جمعیتی و بازترکیب ساختارهای اجتماعی، مسیر تحول نظم اجتماعی را شکل می‌دهند. بنابراین، اصلاحات نهادی، شهرنشینی شتابان و تغییرات طبقاتی نه «متغیر» به معنای آماری، بلکه حلقه‌های میانی یک زنجیره

تاریخی‌اند که سازوکار دگرگونی را توضیح می‌دهند. اصلاحات نهادی با تمرکز قدرت در بوروکراسی جدید و تغییر شیوه‌های تصمیم‌گیری و توزیع منابع، الگوهای پیشین اقتدار و کارکرد نهادهای میانجی را دگرگون ساخت؛ شهرنشینی گسترده و مهاجرت روستایی-شهری شبکه‌های سنتی همبستگی مبتنی بر خویشاوندی و اجتماع محلی را تضعیف کرد و بازترکیب طبقاتی، به‌ویژه گسترش طبقات وابسته به دولت و تشدید نابرابری، صورت‌بندی تازه‌ای از شکاف‌های اجتماعی را پدید آورد.

در ادامه این زنجیره، گسست فرهنگی به‌عنوان پیامد انباشتی این تحولات، بیان‌گر تضعیف نظام‌های معنایی مشترک و کاهش ظرفیت هنجارهای سنتی برای تنظیم روابط اجتماعی است؛ وضعیتی که در آن، نظم پیشین فرسوده شده، اما نظم جایگزین هنوز به‌طور کامل نهادینه نشده است. برآیند این فرآیند، شکل‌گیری شکاف میان ظرفیت بسیج اجتماعی و ظرفیت نهادی دولت برای مدیریت مطالبات است؛ شکافی که به افزایش تنش، کاهش اعتماد و تزلزل در الگوهای پیش‌بینی‌پذیر تعاملات اجتماعی انجامید. بدین ترتیب، مدل پژوهش نشان می‌دهد که توسعه دولتی در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نه یک عامل منفرد، بلکه نقطه آغاز زنجیره‌ای از سازوکارهای نهادی و اجتماعی بوده است که در تعامل با یکدیگر، نظم اجتماعی را به تدریج از تعادل پیشین خارج کرده و آن را در مسیر ناپایداری و بحران مشروعیت قرار داده‌اند.

### روش‌شناسی پژوهش

۱- نوع پژوهش: این پژوهش از نوع کیفی و تاریخی-تحلیلی است. پژوهش‌های کیفی به تحلیل عمیق فرآیندها، روابط و معانی اجتماعی می‌پردازند و امکان شناسایی الگوهای پیچیده اجتماعی را فراهم می‌کنند (Denzin & Lincoln, 2018: 10-15). انتخاب روش تاریخی-تحلیلی، به‌ویژه در مطالعه ایران دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰، به دلیل اهمیت بافت تاریخی و نقش توسعه دولتی در تغییرات اجتماعی، ضروری است. این نوع پژوهش به جای تمرکز صرف بر متغیرهای کمی، به تحلیل روابط علی-تاریخی، دگرگونی نهادها و انسجام اجتماعی می‌پردازد.

۲- روش جامعه‌شناسی تاریخی: رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی<sup>۱</sup>، چارچوب اصلی تحلیل در این پژوهش را تشکیل می‌دهد و با تمرکز بر پیوند میان تاریخ و نظریه، امکان فهم عمیق فرآیندهای دگرگونی اجتماعی را فراهم می‌کند. این

1 Historical Sociological Approach

رویکرد دارای سه ویژگی کلیدی است که به صورت مکمل، تحلیل توسعه دولتی و پیامدهای آن را بر نظم اجتماعی ممکن می‌کنند.

نخست، تحلیل اسنادی به عنوان یکی از ارکان اساسی این رویکرد، به مطالعه و استخراج داده‌ها از متون تاریخی، گزارش‌های رسمی و خاطرات می‌پردازد تا تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در بستر توسعه دولتی بازشناسی شوند (اسکاچپول، ۱۳۹۰: ۲۶۴).

دوم، تحلیل فرآیندی یا تحلیل فرآیندمحور<sup>۱</sup> به بررسی تغییرات در طول زمان و شناسایی پیوندهای علی میان عوامل ساختاری و پیامدهای اجتماعی می‌پردازد. این روش، فراتر از توصیف رویدادها، به تبیین سازوکارهای تحول نظم اجتماعی توجه دارد و نقش متغیرهای میانجی همچون اصلاحات نهادی، شهرنشینی، تغییرات طبقاتی و گسست فرهنگی را در شکل‌گیری پیامدهای توسعه دولتی آشکار می‌سازد (Mahoney, 2000: 507-510).

سوم، تحلیل تطبیقی درون‌موردی امکان مقایسه بخش‌ها، نهادها و حوزه‌های مختلف را در چارچوب یک کشور فراهم می‌کند و تفاوت‌ها و شباهت‌ها را در پیامدهای توسعه دولتی بر نظم اجتماعی نشان می‌دهد. در این پژوهش، برای نمونه، آثار برنامه‌های اصلاحات ارضی و توسعه اقتصادی بر نواحی شهری و روستایی به صورت تطبیقی بررسی شده است تا تنوع پیامدهای اجتماعی توسعه دولتی در بسترهای متفاوت روشن شود (Tilly, 1990: 23-27).

۳- منابع داده: این پژوهش مبتنی بر تحلیل اسنادی و داده‌های ثانویه است و داده اولیه‌ای تولید نکرده است. هسته اصلی منابع را اسناد رسمی دوره مورد مطالعه - شامل قوانین، برنامه‌های عمرانی، اسناد اصلاحات ارضی و گزارش‌های سازمان برنامه و دستگاه‌های اجرایی - تشکیل می‌دهد که برای بازسازی منطق نهادی توسعه دولتی و نحوه مداخله آن در ساختار اجتماعی به کار گرفته شده‌اند.

در کنار این اسناد، از آمارهای رسمی منتشرشده در همان دوره و نیز آثار پژوهشی، خاطرات و تحلیل‌های دانشگاهی به عنوان منابع ثانویه استفاده شده است. داده‌های آماری صرفاً برای توصیف زمینه تاریخی و تقویت تبیین تفسیری به کار رفته‌اند، نه برای آزمون فرضیه‌های کمی؛ بدین ترتیب، مبنای داده‌ای پژوهش با رویکرد کیفی - تاریخی آن کاملاً سازگار است.

<sup>2</sup> Processual Analysis

۴- شیوه تحلیل داده‌ها: تحلیل داده‌ها در این پژوهش بر روش کیفی و رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی استوار است و در سه مرحله مکمل انجام می‌شود. هدف این فرآیند، عبور از توصیف صرف داده‌های تاریخی و دستیابی به تحلیلی نظری و تبیینی از دگرگونی نظم اجتماعی است.

در مرحله نخست، کدگذاری مفهومی انجام می‌شود. در این مرحله، داده‌های استخراج‌شده از اسناد و متون تاریخی براساس مفاهیم نظری کلیدی مانند «نهادهای اجتماعی»، «روابط دولت-جامعه»، «انسجام اجتماعی» و «بی‌ثباتی نظم» طبقه‌بندی و سازمان‌دهی می‌شوند. در مرحله دوم، الگوهای تکرارشونده و روابط میان مفاهیم شناسایی می‌شوند. این مرحله امکان تشخیص روندها و پیامدهای فرآیندی توسعه دولتی و تأثیر آن بر ساختارهای اجتماعی را فراهم می‌کند. در مرحله نهایی، داده‌ها و الگوهای استخراج‌شده با چارچوب نظری پژوهش، به‌ویژه نظریات پولانی، هانتینگتون و مور، هم‌سنجی می‌شوند تا دگرگونی نظم اجتماعی به‌صورت علی-تاریخی تبیین گردد و تحلیل از انسجام نظری برخوردار شود.

۵- اعتبار و روایی: با توجه به ماهیت کیفی-تاریخی پژوهش، اعتبار آن نه از طریق سنجش‌های آماری، بلکه از رهگذر دقت در تحلیل اسنادی و انسجام تفسیری تضمین شده است. در این راستا، نخست از «هم‌سنجی منابع»<sup>۱</sup> بهره گرفته شده است؛ بدین معنا که اسناد رسمی، گزارش‌های آماری منتشرشده در همان دوره و آثار تاریخی و دانشگاهی به‌صورت تطبیقی خوانده شده‌اند تا روایت بازسازی‌شده از فرآیند توسعه دولتی بر یک منبع منفرد متکی نباشد. این مقایسه تطبیقی امکان کاهش سوگیری منبع، تشخیص ناسازگاری‌های احتمالی و تقویت استحکام استدلال تاریخی را فراهم کرده است (Denzin, 1978: 291-295).

دوم، انسجام نظری و علی-فرآیندی تحلیل مورد توجه قرار گرفته است. یافته‌ها به‌صورت مستمر با چارچوب مفهومی پژوهش و منطق جامعه‌شناسی تاریخی تطبیق داده شده‌اند تا زنجیره تبیین از سطح اسناد به سطح تحلیل نظری پیوند یابد. به بیان دیگر، اعتبار پژوهش در گرو سازگاری میان شواهد تاریخی، سازوکارهای واسط و تبیین نهایی تحول نظم اجتماعی است؛ امری که موجب تقویت قدرت تبیینی و انسجام درونی پژوهش شده است.

## یافته‌ها

<sup>1</sup> Source matching

یافته‌های پژوهش حاضر براساس تحلیل اسنادی، آماری و تاریخی-تحلیلی استخراج شده‌اند و نشان‌دهنده رابطه پیچیده میان توسعه دولتی و دگرگونی نظم اجتماعی در ایران دهه‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰ است. در ادامه تلاش می‌شود تا با تمرکز بر سه محور اصلی زیر، پیامدهای توسعه دولتی را بر جامعه ایران به صورت تحلیلی و مبتنی بر شواهد تاریخی تشریح شود.

۱- ویژگی‌های توسعه دولتی و بازساخت متمرکز نظم اجتماعی (۱۳۵۷-۱۳۴۰): یکی از شاخص‌های بارز توسعه دولتی در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، تمرکز قدرت در نهادهای مرکزی دولت بود. بررسی برنامه‌های عمرانی سوم و چهارم و قوانین مرتبط با سیاست‌های صنعتی و عمرانی نشان می‌دهد که تمرکز تصمیم‌گیری در نهادهای مرکزی دولت به صورت ساختاری تثبیت شده بود (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۱: ۶۳-۵۵). این اسناد نشان می‌دهد که طراحی و اجرای پروژه‌ها عمدتاً در سطح دولت مرکزی انجام می‌شد و مشارکت نهادهای محلی در سیاست‌گذاری محدود بود. آبراهامیان نیز با استناد به تحولات نهادی این دوره، تمرکز قدرت را یکی از ویژگی‌های دولت پهلوی دوم می‌داند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۲۸). این تمرکز نهادی، یکی از پایه‌های نظم اجتماعی مبتنی بر میانجی‌گری محلی را تضعیف کرد.

بررسی اسناد دولتی نشان می‌دهد که بسیاری از برنامه‌های توسعه‌ای، به‌ویژه در حوزه‌های صنعتی و عمرانی، نه براساس نیازهای محلی یا برنامه‌ریزی مشارکتی، بلکه با هدف تثبیت اقتدار دولت مرکزی و ایجاد وابستگی جامعه به مرکز طراحی و اجرا شدند (مهدوی، ۱۴۰۰: ۸۵).

همچنین گزارش‌های بودجه‌ای و داده‌های رسمی دهه ۱۳۵۰ نشان می‌دهد که سهم درآمدهای نفتی در منابع عمومی دولت به‌طور چشم‌گیری افزایش یافت (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۳۶). این استقلال مالی، رابطه مالیاتی دولت و جامعه را کاهش داد و سازوکارهای پاسخ‌گویی را محدود ساخت. از منظر نظم اجتماعی، این تحول به تغییر الگوی تعامل دولت-جامعه و تقویت نظم متمرکز دولت‌محور انجامید.

خاطرات برخی مدیران و گزارش‌های دانشگاهی این دوره نیز حاکی از آن است که تصمیمات توسعه‌ای عمدتاً از بالا اتخاذ می‌شد و ارتباط ارگانیکی با نیازهای محلی نداشت. کاتوزیان با تحلیل ساختار دولت، این وضعیت را نشانه غلبه دولت بر جامعه مدنی می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۶۸). این شواهد روایی، یافته‌های اسنادی و آماری را تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که توسعه دولتی به بازساخت متمرکز نظم اجتماعی انجامید.

۲- دگرگونی ساختارهای اجتماعی و تضعیف نظم میانجی: یکی از پیامدهای مستقیم توسعه دولتی در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، تضعیف نهادهای سنتی همچون ایلات و عشایر، بزرگان و ریش‌سفیدان طایفه، مسجد و شوراهای محلی

بود. اسناد اصلاحات ارضی و گزارش‌های اجرایی وزارت کشاورزی نشان می‌دهد که بازتوزیع مالکیت زمین با سرعت اجرا شد، اما سازوکارهای نهادی مکمل برای مدیریت تعارضات محلی پیش‌بینی نگردید (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۲۵). این امر، یکی از ارکان نظم اجتماعی روستایی، یعنی میانجی‌گری سنتی در حل اختلافات را تضعیف کرد.

داده‌های سرشماری‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ رشد قابل توجه مهاجرت روستایی-شهری و افزایش نرخ شهرنشینی را نشان می‌دهد. این جابه‌جایی جمعیتی گسترده، شبکه‌های خویشاوندی و پیوندهای محلی را دچار گسست کرد. بهداد و نعمانی با تحلیل داده‌های اقتصادی این دوره، از بازترکیب طبقاتی و تشدید نابرابری‌ها سخن می‌گویند (بهداد و نعمانی، ۱۳۹۳: ۱۶۸). این دگرگونی‌ها، علاوه بر تشدید نابرابری‌های اقتصادی، به تضعیف شبکه‌های حمایتی سنتی و کاهش پیوندهای اجتماعی میان طبقات مختلف جامعه منجر شد. این تحولات، تغییر در بنیان‌های نظم اجتماعی را نشان می‌دهد.

روایت‌های تاریخی و تحلیل‌های دانشگاهی نشان می‌دهد که با گسترش بوروکراسی، طبقه متوسط وابسته به دولت شکل گرفت که از شبکه‌های سنتی فاصله داشت (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۲۲). شکل‌گیری این طبقه با تغییر در سبک زندگی، الگوهای مصرف و ارزش‌های فرهنگی همراه بود که در نهایت، همبستگی اجتماعی سنتی را تضعیف کرده و به بروز شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی جدید در جامعه انجامید. این طبقه جدید، نظم اجتماعی مبتنی بر وابستگی نهادی را تقویت کرد. در مجموع، ترکیب اسناد، آمار و روایات نشان می‌دهد که نظم اجتماعی میانجی‌محور جای خود را به نظمی دولت‌محور داد.

۳- تغییر الگوهای نظم اجتماعی: از انسجام سنتی تا بحران مشروعیت: دگرگونی‌های ناشی از توسعه دولتی در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به کاهش همبستگی اجتماعی انجامید. تضعیف نهادهای میانجی و تغییر روابط طبقاتی موجب شد انسجام محلی و اعتماد متقابل میان گروه‌های اجتماعی کاهش یابد (راهی و شیخ طاهری، ۱۴۰۱: ۱۳۴). اسناد تاریخی و گزارش‌های منتشرشده در روزنامه‌های دوره مورد مطالعه نشان می‌دهند که پیوندهای سنتی و شبکه‌های اجتماعی محلی، چه در مناطق روستایی و چه در فضاهای شهری در حال گسترش، با سرعت قابل توجهی تضعیف شدند و بسیاری از افراد و گروه‌ها از حمایت‌های اجتماعی مؤثر محروم ماندند.

داده‌های مربوط به رشد آموزش عالی، شهرنشینی و تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ نشان می‌دهد که بسیج اجتماعی با سرعتی بالا رخ داد، اما شاخص‌های مشارکت سیاسی و نهادسازی متناسب رشد نکرد. این عدم توازن، به افزایش تنش‌های

اجتماعی انجامید (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۲۵۶). کاهش همبستگی اجتماعی نیز در پژوهش‌های جدید تأیید شده است (راهی و شیخ طاهری، ۱۴۰۱: ۱۳۴).

تحلیل‌های تاریخی و نظری نشان می‌دهد که استقلال مالی دولت و ضعف نهادهای پاسخ‌گو، به بحران مشروعیت منجر شد (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۳۷). روایت‌های معاصر از این دوره نیز از افزایش فاصله میان دولت و جامعه حکایت دارد. این شواهد نشان می‌دهد که تحول نظم اجتماعی در این دوره به صورت تدریجی از انسجام سنتی به بحران مشروعیت حرکت کرد.

براساس جمع‌بندی یافته‌های پژوهش، «توسعه دولتی» با ویژگی‌هایی چون تمرکز قدرت، اتکای ساختاری به اقتصاد نفتی و اجرای برنامه‌های توسعه شتابان از بالا، به‌عنوان نقطه عزیمت تحولات اجتماعی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ عمل کرده است. این الگوی توسعه، با گسترش بوروکراسی و تمرکز منابع در دولت مرکزی، ساختار توزیع قدرت و سازوکارهای تنظیم روابط اجتماعی را دگرگون ساخت. در نتیجه، نظم اجتماعی پیشین که بر شبکه‌های محلی، نهادهای سنتی و پیوندهای میانجی استوار بود، وارد مرحله‌ای از بازآرایی ساختاری شد.

در سطح ساختارهای اجتماعی، پیامدهای این الگو به صورت تضعیف نهادهای سنتی، تغییر الگوهای روابط طبقاتی و شکل‌گیری طبقات جدید وابسته به دولت بروز یافت. این دگرگونی‌ها به بازترکیب شبکه‌های همبستگی اجتماعی انجامید و الگوهای سنتی انسجام مبتنی بر خویشاوندی و اجتماع محلی را با چالش مواجه کرد. رشد طبقه متوسط جدید و وابستگی اقتصادی به دولت، در کنار افزایش نابرابری‌ها، شکاف‌های اجتماعی تازه‌ای ایجاد کرد که بر ثبات نظم اجتماعی تأثیر گذاشت.

در سطح الگوهای نظم اجتماعی، برآیند این تحولات به کاهش همبستگی اجتماعی، افزایش تعارضات و گسترش فاصله میان دولت و جامعه انجامید. از آنجا که نظم جدید مشارکتی و نهادینه به‌طور کامل جایگزین نظم سنتی نشد، نوعی وضعیت گذار و ناپایداری شکل گرفت که در آن، سازوکارهای تنظیم تعارض و مدیریت مطالبات اجتماعی کارآمدی پیشین خود را از دست دادند. بدین ترتیب، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که توسعه دولتی نه صرفاً یک پروژه اقتصادی، بلکه فرآیندی نهادی-اجتماعی بوده است که از طریق بازآرایی ساختارها، به تزلزل تدریجی نظم اجتماعی و تشدید بحران مشروعیت انجامیده است.

#### جدول ۱. جمع‌بندی یافته‌های پژوهش

سطح تحلیلی	سازه‌ها / فرآیندهای کلیدی	دلالت‌ها برای نظم اجتماعی
------------	---------------------------	---------------------------

سطح ساختاری (نقطه آغاز تحول)	توسعه دولتی متمرکز؛ اتکای ساختاری به درآمد نفت؛ گسترش بوروکراسی و برنامه‌ریزی از بالا	تمرکز منابع و قدرت در دولت؛ تضعیف نقش نهادهای میانجی؛ آغاز بازاریابی نظم اجتماعی سنتی
سطح میانی (سازوکارهای واسط)	اصلاحات نهادی؛ شهرنشینی شتابان؛ مهاجرت روستایی-شهری؛ باز ترکیب طبقاتی و رشد طبقه متوسط وابسته به دولت	تضعیف شبکه‌های همبستگی محلی؛ شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی جدید؛ کاهش انسجام نهادی
سطح فرهنگی-اجتماعی	گسست فرهنگی؛ تغییر الگوهای ارزشی؛ فاصله نسل‌ها و گروه‌های اجتماعی	کاهش سرمایه اجتماعی؛ فرسایش هنجارهای مشترک؛ افزایش تنش‌های اجتماعی
سطح پیامدی (برآیند نهایی)	انباشت شکاف دولت-جامعه؛ ناتوانی در نهادینه‌سازی نظم جایگزین	کاهش همبستگی اجتماعی؛ افزایش تعارضات؛ تزلزل مشروعیت و ناپایداری نظم اجتماعی

این جدول نشان می‌دهد که تحول نظم اجتماعی در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ حاصل یک زنجیره علی-فرآیندی بوده است که از توسعه دولتی آغاز شده و از طریق سازوکارهای نهادی و اجتماعی، به تضعیف انسجام و افزایش ناپایداری در نظم اجتماعی انجامیده است.

### تحلیل و تفسیر یافته‌ها

یافته‌های پژوهش نشان داد که توسعه دولتی ایران دهه ۱۳۴۰-۱۳۵۷، با تمرکز قدرت، اتکای مالی به نفت و شتاب توسعه، تغییرات عمیق و گسترده‌ای در ساختارهای اجتماعی و نظم اجتماعی ایجاد کرده است. در ادامه با پیوند یافته‌ها به چارچوب نظری، تلاش می‌شود چرایی ناپایداری نظم اجتماعی، پارادوکس توسعه و بی‌ثباتی و نقد الگوی توسعه دولتی را به صورت تحلیلی تبیین شود.

۱- پیوند یافته‌ها با چارچوب نظری: چارچوب نظری پژوهش بر مبنای سه محور اصلی طراحی شد: مفهوم توسعه دولتی، نظم اجتماعی و رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی. یافته‌های پژوهش نشان داد که توسعه دولتی در ایران، همانند توصیف هانتینگتون، موجب فاصله میان ظرفیت نهادسازی دولت و توان بسیج اجتماعی شد. تمرکز قدرت و اجرای پروژه‌های شتابان توسعه، نهادهای سنتی میانجی و شبکه‌های اجتماعی را تضعیف کرد و انسجام اجتماعی کاهش یافت (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۱۷۹).

نظریه پولانی نیز به خوبی توضیح می‌دهد که تحولات اقتصادی بدون حمایت نهادهای اجتماعی، باعث ازهم‌گسیختگی اجتماعی می‌شوند (Polanyi, 2001: 75-81). یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اتکای اقتصاد ایران به نفت، پروژه‌های توسعه‌ای از بالا و تضعیف نهادهای محلی، فرآیندهای مشابه ازهم‌گسیختگی اجتماعی را ایجاد کرد. به‌ویژه، مهاجرت‌های روستایی-شهری و رشد طبقه متوسط وابسته به دولت، شبکه‌های حمایتی سنتی را تخریب کرد و نظم اجتماعی موجود را به چالش کشید.

علاوه بر این، یافته‌ها با تحلیل مور هم‌سوئی دارند که بر نقش دولت در تغییرات اجتماعی به‌عنوان عامل ساختاری و محرک دگرگونی‌ها تأکید می‌کند (Mor, 1965: 215-210). پروژه‌های توسعه دولتی، ضمن ایجاد تغییرات اقتصادی و سیاسی، ساختارهای اجتماعی را نیز دگرگون کرد و روابط طبقاتی و فرهنگی را بازتعریف نمود. به‌طور کلی، یافته‌ها نشان می‌دهند که ترکیب نظری هانتینگتون، پولانی و مور می‌تواند چرخه علی-تاریخی میان توسعه دولتی و بی‌ثباتی نظم اجتماعی را توضیح دهد.

۲- تبیین چرایی ناپایداری نظم اجتماعی: تحلیل یافته‌ها نشان داد که ناپایداری نظم اجتماعی ایران معاصر ناشی از چند عامل اساسی است:

الف) تضعیف نهادهای سنتی: نهادهای سنتی مانند ایلات و عشایر، بزرگان و ریش‌سفیدان طایفه و عشیره و نهادهای مذهبی نقش میانجی و تنظیم‌کننده روابط اجتماعی را ایفا می‌کردند. با اجرای اصلاحات ارضی، گسترش شهری‌سازی و مداخله مستقیم دولت، این نهادها تضعیف شدند و ظرفیت جامعه برای خودتنظیمی کاهش یافت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۳۹).

ب) رشد طبقات وابسته به دولت: ظهور طبقه متوسط و گروه‌های اقتصادی وابسته به دولت موجب شد که شبکه‌های حمایتی سنتی از هم گسیخته شوند و همبستگی اجتماعی کاهش یابد. این گروه‌ها، علی‌رغم بهره‌مندی از پروژه‌های توسعه‌ای، در عمل با جامعه سنتی و طبقات محروم فاصله یافتند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۴۶).

ج) شکاف فرهنگی و فرآیند شهری‌سازی: شهرنشینی سریع و مهاجرت‌های داخلی، موجب تغییر سبک زندگی و ارزش‌ها شد. گسست فرهنگی ناشی از این تغییرات، کاهش اعتماد متقابل و افزایش تنش‌های اجتماعی را به دنبال داشت. بسیاری از افراد فاقد حمایت اجتماعی و مشارکت در نهادهای اجتماعی سنتی شدند که زمینه بی‌ثباتی نظم اجتماعی را تقویت کرد (بهداد و نعمانی، ۱۳۹۳: ۱۸۱).

در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهند که ناپایداری نظم اجتماعی ناشی از تعامل هم‌زمان عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است و بدون توجه به این تعامل‌ها، توسعه دولتی قادر به ایجاد نظم پایدار نبود.

۳- بررسی پارادوکس توسعه و بی‌ثباتی: یافته‌های پژوهش همچنین نشان داد که توسعه دولتی در ایران دهه‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰ با یک پارادوکس مواجه بود: توسعه سریع اقتصادی و شتابان، به جای تثبیت نظم اجتماعی، موجب بی‌ثباتی و بحران مشروعیت شد.

الف) سرعت و تمرکز توسعه: سرعت بالای پروژه‌های توسعه‌ای و تمرکز قدرت در نهادهای مرکزی، فرصت‌سازگاری جامعه با تغییرات را کاهش داد و موجب بروز مقاومت و تنش‌های اجتماعی شد (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۴۹۷).

ب) اقتصاد نفتی و وابستگی سیاسی-اجتماعی: اتکای دولت به درآمدهای نفتی باعث شد که توسعه بدون مشارکت اجتماعی و بدون شکل‌دهی نهادهای محلی اجرا شود. این شرایط منجر به افزایش شکاف دولت-جامعه شد و اعتماد اجتماعی کاهش یافت (مهدوی، ۱۴۰۰: ۹۶).

ج) بی‌توجهی به شبکه‌های اجتماعی سنتی: توسعه شتابان، نهادهای میانجی سنتی و شبکه‌های حمایتی محلی را تضعیف کرد، درحالی‌که نهادهای جایگزین برای هماهنگی و انسجام اجتماعی شکل نگرفتند. در نتیجه، همبستگی اجتماعی کاهش یافت و تعارضات اجتماعی افزایش یافت (رفیع پور، ۱۳۸۷: ۳۴۲).

بنابراین، پارادوکس توسعه و بی‌ثباتی در ایران معاصر نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی بدون توجه به ساختارهای اجتماعی و فرهنگی، پیامدهای ناخواسته‌ای در نظم اجتماعی ایجاد می‌کند.

۴- نقد الگوی توسعه دولتی: تحلیل یافته‌ها امکان نقد الگوی توسعه دولتی ایران پهلوی دوم را فراهم می‌کند. مهم‌ترین نقاط ضعف این الگو عبارت بودند از:

الف) تمرکزگرایی افراطی: مرکز قدرت در دولت مرکزی، مشارکت اجتماعی را محدود و نقش نهادهای میانجی را کاهش داد. این تمرکزگرایی باعث شد که برنامه‌های توسعه‌ای نتوانند پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۵۱).

ب) وابستگی به نفت و منابع خارجی: اتکای مالی به نفت، دولت را قادر ساخت تا پروژه‌های توسعه‌ای بدون مشارکت جامعه اجرا کند، اما این وابستگی باعث کاهش انعطاف‌پذیری و عدم پاسخ‌گویی به نیازهای محلی شد (مهدوی، ۱۴۰۰: ۶۷).

ج) تضعیف نهادهای اجتماعی: الگوی توسعه دولتی موجب کاهش نقش نهادهای سنتی و محلی شد و هیچ سازوکار جایگزینی برای حفظ انسجام اجتماعی ایجاد نکرد. این امر زمینه بی‌ثباتی و افزایش تعارضات اجتماعی را فراهم کرد (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

د) عدم توجه به پیامدهای اجتماعی-فرهنگی: تمرکز بر رشد اقتصادی و صنعتی، بدون تحلیل پیامدهای اجتماعی و فرهنگی، موجب شد که بسیاری از پروژه‌ها اثرات ناخواسته‌ای بر ساختار اجتماعی و نظم اجتماعی داشته باشند. بنابراین، نقد این الگو نشان می‌دهد که توسعه دولتی بدون رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و توجه به نهادها، فرهنگ و روابط اجتماعی، نمی‌تواند منجر به پایداری اجتماعی شود و حتی ممکن است نظم اجتماعی را بی‌ثبات کند.

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل پیامدهای توسعه دولتی بر نظم اجتماعی ایران دهه‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰ انجام شد. یافته‌ها نشان دادند که توسعه از بالا، با تمرکز قدرت، اتکای مالی به نفت و اجرای پروژه‌های شتابان، موجب دگرگونی ساختارهای اجتماعی و کاهش انسجام جامعه شد.

پژوهش حاضر نشان داد که توسعه دولتی ایران در دهه‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰، با ویژگی‌های مشخص خود، نقش تعیین‌کننده‌ای در دگرگونی نظم اجتماعی ایفا کرده است. این ویژگی‌ها شامل تمرکز قدرت در نهادهای مرکزی، اتکای مالی به درآمدهای نفتی و اجرای شتابان پروژه‌های اقتصادی و عمرانی بودند که موجب ایجاد تغییرات ساختاری گسترده در جامعه شدند. بررسی داده‌های تاریخی و آماری نشان داد که تمرکز قدرت و اتکای اقتصادی دولت به نفت، امکان اجرای پروژه‌های توسعه‌ای بدون مشارکت و نظارت جامعه را فراهم ساخت و در نتیجه، نهادهای سنتی میانجی و شبکه‌های محلی تضعیف شدند. این وضعیت باعث شد که بسیاری از تغییرات اقتصادی و اجتماعی، به‌ویژه در حوزه‌های شهری، صنعتی و آموزشی، بدون پایه‌های اجتماعی محکم شکل گیرند و پیامدهای ناخواسته‌ای برای انسجام جامعه داشته باشند. در محور دوم، یافته‌ها نشان دادند که ساختارهای اجتماعی دگرگون شدند و روابط طبقاتی بازتعریف شد. اصلاحات ارضی، رشد طبقه متوسط وابسته به دولت و تغییر سبک زندگی شهری، شبکه‌های حمایتی سنتی را کاهش داد و نابرابری اقتصادی و اجتماعی را افزایش داد. این دگرگونی‌ها، به‌ویژه در مناطق روستایی و مهاجرنشین شهری، همبستگی اجتماعی را کاهش داد و زمینه تنش‌های اجتماعی و فرهنگی را فراهم کرد.

از منظر نظم اجتماعی، پژوهش نشان داد که پروژه‌های توسعه دولتی موجب کاهش اعتماد متقابل، افزایش تعارضات اجتماعی و شکل‌گیری بحران مشروعیت شدند. فقدان نهادهای جایگزین برای مدیریت جامعه و پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی باعث شد که دولت با جامعه فاصله بگیرد و نظم اجتماعی به شکل پایدار شکل نگیرد. این یافته‌ها به‌وضوح پارادوکس توسعه و بی‌ثباتی را نشان می‌دهند: توسعه اقتصادی و صنعتی با شتاب، به جای تثبیت نظم، بی‌ثباتی اجتماعی را تشدید کرد.

به‌طور کلی، جمع‌بندی پژوهش پاسخ روشنی به پرسش‌های اصلی تحقیق ارائه می‌دهد: توسعه دولتی در ایران، با ویژگی‌های متمرکز و شتابان خود، نظم اجتماعی موجود را دگرگون کرد؛ این دگرگونی از طریق تضعیف نهادهای سنتی، تغییر روابط طبقاتی و گسست فرهنگی رخ داد و پیامد آن، کاهش همبستگی اجتماعی، افزایش تعارضات و بحران مشروعیت بود. یافته‌های کلیدی پژوهش تأکید می‌کنند که موفقیت‌های اقتصادی نمی‌توانند جایگزین انسجام اجتماعی و مشروعیت سیاسی شوند و هرگونه برنامه توسعه‌ای پایدار باید هم‌زمان با تقویت نهادهای مشارکت اجتماعی و حفظ همبستگی فرهنگی-اجتماعی طراحی شود.

درنهایت، جمع‌بندی نشان می‌دهد که تحلیل تاریخی-جامعه‌شناختی توسعه دولتی، فرصت بازتعریف رابطه میان توسعه و نظم اجتماعی را فراهم و اهمیت رویکردهای میان‌رشته‌ای در فهم پیامدهای اجتماعی سیاست‌های توسعه را برجسته می‌کند. این یافته‌ها، پایه‌ای محکم برای ارائه توصیه‌های نظری و سیاستی که در زیر بیان می‌شوند، فراهم می‌کنند. پژوهش حاضر پیامدهای نظری مهمی برای ادبیات جامعه‌شناسی توسعه به همراه دارد. نخست، این پژوهش با ارائه تحلیلی تاریخی-اجتماعی از تجربه ایران نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی و برنامه‌های دولتی لزوماً و به‌طور خودکار به انسجام اجتماعی و ثبات سیاسی منجر نمی‌شوند. این یافته، رویکردهای غالب اقتصادی-سیاسی به توسعه را به چالش می‌کشد و بر ضرورت پیوند دادن تحلیل توسعه با زمینه‌های اجتماعی، نهادی و تاریخی تأکید می‌کند. از این منظر، پژوهش حاضر به غنای ادبیات جامعه‌شناسی توسعه کمک کرده و آن را به سمت تحلیل‌های جامعه‌شناختی-تاریخی سوق می‌دهد که بر پیامدهای اجتماعی توسعه متمرکز دارند.

دومین پیامد نظری پژوهش، بازتعریف رابطه میان توسعه و نظم اجتماعی است. نتایج نشان می‌دهند که این رابطه ساده، خطی و همواره مثبت نیست، بلکه ماهیتی پیچیده و چندبعدی دارد. توسعه شتابان و متمرکز، به‌ویژه زمانی که از بالا و بدون مشارکت اجتماعی اجرا می‌شود، می‌تواند به تضعیف انسجام اجتماعی، افزایش تعارضات و بروز بحران مشروعیت

بینجامد. این بازتعریف مفهومی، اهمیت نقش نهادها، مشارکت اجتماعی و شبکه‌های حمایتی را در تحلیل پویایی‌های توسعه برجسته می‌سازد و نشان می‌دهد که نظم اجتماعی پیش‌شرط و هم‌زمان پیامد توسعه پایدار است. یافته‌های پژوهش همچنین پیامدهای سیاستی مهمی برای طراحی و اجرای برنامه‌های توسعه دارند. نتایج نشان می‌دهند که نهادهای اجتماعی محلی و میانجی نقشی اساسی در حفظ انسجام اجتماعی و کاهش تعارضات ایفا می‌کنند. سیاست‌گذاران توسعه باید در کنار اهداف اقتصادی، به تقویت این نهادها توجه کرده و از ظرفیت میانجی‌گری آن‌ها برای مدیریت تغییرات اجتماعی بهره‌مند شوند؛ چراکه بی‌توجهی به این نهادها می‌تواند پیامدهای ناخواسته و بی‌ثبات‌کننده‌ای به همراه داشته باشد.

علاوه بر این، پژوهش بر اهمیت مشارکت اجتماعی در فرآیند توسعه تأکید می‌کند. توسعه از بالا و بدون مشارکت گروه‌های اجتماعی، نه تنها انسجام اجتماعی ایجاد نمی‌کند، بلکه می‌تواند به کاهش مشروعیت و افزایش نارضایتی اجتماعی بینجامد. از این رو، سیاست‌های توسعه‌ای باید مبتنی بر مشارکت جامعه، مشورت با گروه‌های محلی و توجه به بافت فرهنگی و اجتماعی باشند تا از بروز اثرات منفی و ناخواسته جلوگیری شود. در مجموع، طراحی برنامه‌های توسعه پایدار مستلزم ایجاد تعادل میان اهداف اقتصادی و اجتماعی و توجه هم‌زمان به نهادها، مشارکت و همبستگی اجتماعی است. در جمع‌بندی نهایی، پژوهش نشان داد که توسعه دولتی ایران در دهه‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰، علی‌رغم دستاوردهای اقتصادی قابل توجه، به دگرگونی و بی‌ثباتی نظم اجتماعی انجامید. تمرکز قدرت، اتکای مالی به نفت و شتاب توسعه، با تضعیف نهادهای سنتی، تشدید شکاف‌های طبقاتی و بروز گسست‌های فرهنگی، انسجام اجتماعی را آسیب‌پذیر ساخت. تحلیل تاریخی-اجتماعی این تجربه، ضرورت بازاندیشی در رابطه میان توسعه و نظم اجتماعی و توجه جدی به نهادها و مشارکت اجتماعی را به‌عنوان درسی اساسی برای پژوهشگران و سیاست‌گذاران توسعه برجسته می‌کند.

### تقدیر و تشکر

بنا به اظهار نویسنده مسؤؤل، این مقاله حامی مالی نداشته است.

### منابع

اسکاچپول، ندا (۱۳۹۰). *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*. ترجمه مجید روئین‌تن. چ ۲، تهران: سروش.

- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۲). «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران». ترجمه محمدتقی دلفروز. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۶ (۱۹): ۱۱۹-۱۴۱.
- اسماعیلی (۱۳۸۷). صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی در عصر پهلوی دوم و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی. *پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)*.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. چ ۱۱، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. چ ۴، تهران: نشر نی.
- بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد (۱۳۹۳). *طبقه و کار در ایران*. ترجمه محمود متحد. چ ۲، تهران: آگاه.
- ذوالفقاری، غلامرضا و همکاران (۱۴۰۱). «بررسی تأثیر سیاست‌های توسعه‌ای پهلوی دوم بر طبقات اجتماعی در ایران». *فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ۳ (۱): ۲۵۹-۲۳۹.
- راهی، حمیدرضا و شیخ طاهری، محمدرضا (۱۴۰۱). «نگاهی به رابطه فرهنگ و جامعه در دوره پهلوی دوم». *فصلنامه مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران*، ۱ (۴): ۱۵۴-۱۱۴.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۷). *توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران*. چ ۷، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- زاهد زاهدانی، سیدسعید (۱۴۰۳). *توسعه و پیشرفت در ایران معاصر*. تهران: عاصم.
- زمانی، رضا (۱۳۹۸). «تحلیل تغییرات نظم اجتماعی ایران از انقلاب مشروطه (۱۲۸۵) تا انقلاب اسلامی (۱۳۵۷)». *پژوهش‌نامه اقتصادی*، ۱۹ (۷۳): ۱۱۸-۷۵.
- سوری لکی، محمدعلی و سوری، ایرج (۱۳۹۵). «روند نوسازی، تعارضات فرهنگی - مذهبی و فروپاشی حکومت پهلوی دوم». *دوفصلنامه تاریخ‌نامه انقلاب*، ۷ (۶): ۷۰-۴۹.
- شفعتی، معصومه و بابایی، محبوبه (۱۳۹۸). «تحلیل موانع توسعه اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره حکومت پهلوی دوم (با تأکید بر تئوری توسعه ابن خلدون)». *فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان*، ۹ (۱): ۱۹۵-۱۶۷.
- فوران، جان (۱۳۸۳). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین. چ ۵، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۵). *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. چ ۱۲، تهران: نشر مرکز.
- متقی، ابراهیم و جباری، محمدحسن (۱۴۰۱). «نظم سیاسی، بوروکراسی و توسعه ایران دوره پهلوی». *فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ۱۱ (۱): ۲۶۰-۲۳۷.
- مور، برینگتون (۱۳۶۹). *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- موسوی، سید محمد رضا (۱۳۹۹). «موانع توسعه سیاسی در ایران معاصر با تأکید بر هویت سیاسی و فرهنگی». *فصلنامه علوم سیاسی*، ۱۶ (۵۰): ۳۸-۲۱.
- مهدوی، حسین (۱۴۰۰). *الگوها و مسائل توسعه اقتصادی در کشورهای رانتیه - مورد ایران*. ترجمه حسین حیدری رمی، تهران: چاپ و نشر بازرگانی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی، چ ۵، تهران: علم.
- Denzin, Norman (1978). *The Research Act: A Theoretical Introduction to Sociological Methods*. New York: McGraw-Hill.
- Denzin, Norman, & Lincoln, Yvonna (2018). *The Sage Handbook of Qualitative Research*. Thousand Oaks: Sage.
- Durkheim, Émile (1984). *The Division of Labor in Society*. New York: Free Press.
- Mahoney, James (2000). Path dependence in historical sociology. *Theory and Society*, 29(4), 507-548.
- Mor, Barrington (1965). *The Role of the State in Social Change*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Parsons, Talcott (1981). *The Social System*. New York: Free Press.
- Polanyi, Karl (2001). *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time*. Boston: Beacon Press.
- Tilly, Charles (1990). *Coercion, Capital, and European States, AD 990-1992*. Cambridge: Blackwell.
- Weber, Max (1978). *Economy and Society*. Berkeley: Universit

## State-led Development and the Transformation of Social Order in Contemporary Iran (1961-1978)

Ali Moradi Bahmaei<sup>۱</sup>, Seyyed Mohammadreza Mousavi<sup>۲</sup>

**Date Received:**

3 Jan 2026

**Date Accepted:**

2 Mar 2026

**Keywords:**

state-led development,  
social order,  
contemporary Iran,  
historical sociology,  
social transformation

**Abstract**

State-led development in Iran during 1961-1978, aimed at fostering rapid economic growth and modernization, played a decisive role in social transformations and the reconfiguration of social order. The central issue of this study is to examine why state development projects failed to stabilize social order and to analyze the social consequences of this process. Addressing a gap in historical-sociological research in Iran, the study seeks to clarify the causal-historical relationship between state-led development and social change. The objectives are to elucidate the characteristics of state development, analyze the transformation of social structures, and propose a conceptual model of the relationship between state-led development and social order. The research employs a qualitative, historical-analytical methodology grounded in historical sociology, utilizing document analysis, processual analysis, and within-case comparative analysis. Data sources include historical documents, official statistics, memoirs, and academic reports, which were analyzed through conceptual coding and the identification of recurring patterns. Findings indicate that state-led development, characterized by the concentration of power, financial reliance on oil, and rapid implementation, weakened traditional intermediary institutions and transformed class and cultural relations. This process resulted in reduced social cohesion, increased social conflicts, and a crisis of legitimacy. The study concludes that economic development, without attention to institutions, social participation, and cultural cohesion, cannot produce a sustainable social order.

<sup>1</sup> Assistant Professor of Political Science, Department of Political Science, Imam Hossein University, Tehran, [Iran.moradialijan@gmail.com](mailto:Iran.moradialijan@gmail.com)

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Kermanshah University of Technology, Kermanshah, [Iran.smr.mousavi@kut.ac.ir](mailto:Iran.smr.mousavi@kut.ac.ir)